

فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۶

تصحیح و بازخوانی عباراتی از جواهرنامه نظامی^۱

دکتر سید جواد مرتضایی^۲

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

اکبر حیدریان^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در تصحیح متون، پی بردن به لغزش‌ها و فهم اغلاط راه‌یافته به متن از اهمیت خاصی برخوردار است. در این باره، یکی از مواردی که در تصحیح متون گذشته باید با دقت زیاد بدان نگریسته شود، مسئله تصحیف و تحریف است. بر این اساس، گاهی مصحح ناگزیر است در کنار نسخ خطی معتبر یک کتاب، از منابع دیگری برای انجام کار تصحیح بهره بگیرد که از آن به منابع جانبی تعبیر می‌شود. متون جانبی در کنار متن مصحح برای تشخیص تحریفات و تصحیفات و نیز زدودن زواید از متن مورد تصحیح، نقش بسیار پُررنگ و مؤثری خواهد داشت.

در این جستار با هدف پیشبرد کوشش‌های مصحح محترم، بر آنیم تا به بررسی چند

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۳

۱ تاریخ وصول: ۹۵/۱۲/۲۳

۲ gmortezaie@ferdowsi.um.ac.ir

۳ akbar.hei93@gmail.com

تصحیف در کتاب *جواهرنامه نظامی* پردازیم؛ چراکه این متن به دلیل برخورداری از واژگان کهن و ناشناخته بسیار، بیشتر مورد تغییر قرار گرفته است. در کنار ضبط‌های پیشنهادی با ارائه شواهدی از متون جانبی از قبیل متون تاریخی و جغرافیایی و نیز با ارائه شواهد درون‌متنی، پشتوانه ضبط‌های پیشنهادی خود را مستند خواهیم کرد.

واژه‌های کلیدی

تصحیح، تصحیف، *جواهرنامه*، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه

جواهرنامه نظامی اثر محمد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری، تألیف سال ۵۹۲ هجری، قدیمی‌ترین کتاب به زبان فارسی در مباحث مربوط به جواهرات، فلزات، ممزوجات و تلاویح است. کتاب مزبور در سال ۱۳۸۳ برای اولین بار توسط ایرج افشار و با همکاری محمدرسول دریاگشت، به زیور طبع آراسته و تصحیح شد. این کتاب به چهار مقاله تقسیم شده است و مؤلف در آن به شرح این موارد می‌پردازد: مقاله اول در «کیفیت مفردات معدنیاتی» در چهار فصل، مقاله دوم در «جواهری که از حجر باشد و اشباه آن‌ها و قیمت و اخبار آن»، مقاله سوم در «معرفی فلزات» است که ده مطلب دارد و در نهایت در مقاله چهارم به «انواع مینا و عمل هریک» می‌پردازد (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۹). اهمیت *جواهرنامه نظامی* تا حدی است که دو کتاب فارسی مرتبط با جواهرشناسی، یعنی *تنسوخ‌نامه ایلیخانی و عرایس الجواهر* که پس از *جواهرنامه نظامی* تألیف شده‌اند، از آن کتاب بی‌آنکه مؤلفانشان ذکری از مأخذ اصلی کرده باشند، مطالبی را بی‌کم‌وکاست نقل کرده‌اند (نک: افشار، ۱۳۵۰: ۳۵-۴۲). اهمیت دیگر *جواهرنامه نظامی* در به‌کاربردن واژه‌های محلی در متن است. به نظر مصحح آن، در متن کتاب لغات نادر به چشم می‌خورد. مصحح

در ذیل لغات و اصطلاحات آورده است: «چون این کتاب نخستین تألیف فارسی در موضوع احجار و فلزات است، لغات نادر اگر تصحیفی در آنها صورت نگرفته باشد وجود دارد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۴). ایشان در ادامه برای گویا کردن مقصود خود لغاتی مانند انمسه، بکتش، استیر، پوررنگ، خورا، فرباس، کلله و لوش را آورده‌اند (همان: ۳۴).

نام مؤلف *جواهرنامه* در نسخه‌های ترکیه و تاشکند چنین آمده است: «فرید الملة و الدین... محمد بن ابی البرکات الجوهری النیشابوری» (همان: ۱۸). شیخ آقابزرگ تهرانی نیز در *الذریعه*، دقیقاً همین صورت را نقل کرده است (بی‌تا، ج ۵: ۲۸۳). در *عرایس الجواهر* ابوالقاسم کاشانی، ذیل اخبار مربوط به «مروارید»، از ابی البرکات جوهری نامی به میان آمده است (نک: کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۲۷). شیخ آذری اسفراینی نیز در کتاب *عجایب الغرایب* در بیتی، از مؤلف *جواهرنامه* نام می‌برد:

در کتاب جواهر برکات می‌کند نقل از عدول ثقات

(به نقل از تربیت، ۱۳۱۶: ۱۱)

۲. پیشینه پژوهش

از تاریخ نشر نخستین چاپ کتاب حاضر، یعنی از سال ۱۳۸۳ به بعد، تاکنون تحقیق جامعی که به متن و محتوای *جواهرنامه نظامی* بپردازد، انجام نشده است. نگارنده این سطور تا آنجایی که منابع را واکاویده، متوجه مقالاتی درباره *جواهرنامه نظامی* شده است. اولین بار ایرج افشار در سال ۱۳۵۰، قبل از تصحیح کتاب، با چاپ مقاله‌ای با عنوان «جواهرنامه مآخذ تنسوخ‌نامه و *عرایس الجواهر*» در مجله *یغما* به بررسی وام‌گیری‌های مؤلفان *تنسوخ‌نامه* و *عرایس الجواهر* از *جواهرنامه* پرداخت. از آن پس، فقط دو تحقیق دیگر بر این کتاب انجام گرفته است. سید محمد میرشفیعی در سال ۱۳۹۴ در مجله *هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی*، مقاله‌ای با عنوان «ساخت لعاب زرین‌فام ایرانی بر اساس کتاب *جواهرنامه نظامی*» نوشت. در همین سال مقاله‌ای دیگر با عنوان «فن‌شناسی و ساخت مینای زرین‌فام شیشه، بر اساس

فرمول‌های کتاب جواهرنامه نظامی» از نویسنده اخیر در مجله باستان‌سنجی به چاپ رسیده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود در هیچ‌یک از این پژوهش‌ها، به متن و ساخت کتاب توجهی نشده است. از این رو ضرورت جستار پیش‌رو به چشم می‌آید.

۳. معرفی نسخه‌های کتاب

در تصحیح متون، چنان‌که رسم است، مصحح در مقدمه به معرفی نسخه‌های خطی اساس تصحیح خود می‌پردازد. مصحح از پنج نسخه برای تصحیح متن جواهرنامه بهره برده است. نسخه‌ای که مصحح اساس کار خود قرار داده، نسخه قم (کتابخانه آیت‌الله مرعشی) است که به احتمال قوی در قرن هفتم هجری کتابت شده است. این نسخه به زعم مصحح، نسخه‌ای کم‌غلط است، اما از آغاز و اواسط و انجام، افتادگی دارد. مصحح در خصوص وجود تصحیف در این نسخه آورده است: «در نسخه کلمات مغلوط و مصحّف مانند مثبت / مثبت، بنگردد / تبه گردد، خایست / خایسک و درجتی / درختی دیده می‌شود» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳). نسخه دیگری که مصحح از آن استفاده کرده، نسخه ترکیه (کتابخانه عمومی بایزید، ش ۱/۱۹۴۴) است که در متن با علامت «ت» نشان داده شده است. نسخه به خط نسخ قرن هشتم است. در این نسخه «مواردی که افتادگی داشته، به سه خط در عهد مختلف تکمیل شده و به خط نسخ قرن نهم دهم است» (همان: ۲۴). نسخه سوم مورد استفاده، نسخه تهران (کتابخانه ملک، ش ۳۶۰۹) است که در متن با علامت «مل» نشان داده شده است. این نسخه در قرن هشتم کتابت شده و مصحح درباره آن نوشته است: «بسیاری از جاها، چون نتوانسته‌اند مطلب را درست بخوانند و عامل بازنویسی به اصطلاحات آشنایی نداشته است، مملو از بدخوانی و غلط‌نویسی است. پس نسخه‌ای گمراه‌کننده است» (همان: ۲۴). نسخه بعدی که از آن استفاده شده، نسخه تاشکند (کتابخانه مؤسسه نسخه‌های خطی، ش ۱۴۲۳) است که در متن با علامت «تش» رمزگذاری شده است. نسخه در قرن یازدهم

کتابت شده و افتادگی دارد. مصحح درباره این نسخه نوشته است: «این نسخه را باید تحریری تجدیدی در شمار آورد؛ زیرا مقادیری الحاقات عبارتی دارد که معلوم نیست برافزوده کیست. در این نسخه، غلط املائی وافر است و برای موارد ناقص نسخه‌های دیگر سودمند بود» (همان: ۲۵-۲۶). نسخه آخری که مورد استفاده مصحح بوده، نسخه لاهور (مجموعه محمود شیرانی، ۴۷۰۷/۱۶۵۶) است که علامت آن در متن «ل» است. خط نسخه، نستعلیق و در قرن یازدهم کتابت شده است.

چنان‌که از بررسی نسخه‌ها برمی‌آید، احتمال تصحیف و تحریف در برخی از واژه‌های جواهرنامه وجود دارد. از این رو این نوشته در پی آن است تا برای برخی واژگان مصحّف در تصحیح جواهرنامه، با توجه به شواهد و نسخه بدل‌ها، قرائت‌هایی پیشنهاد کند.

۴. تصحیف در لغت و اصطلاح

در لغت ذیل کلمه «صحف»، معانی مختلفی بیان می‌شود. تصحیف از اصطلاحات علم درایه است و در لغت از تصحیف با عباراتی مانند «خطا کردن در صحیفه، خطا کردن در قرائت، تحریف کلمه از وضع آن، تغییر دادن نقاط یا محو کردن آن‌ها در یک لفظ به قصد تغییر معنا» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «تصحیف»؛ قس: شکراللهی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) یاد کرده‌اند. بر همین اساس، «مصحّف» کلمه یا عبارتی است که هنگام نوشتن یا خواندن تغییر داده شده باشد؛ مانند عبد و عید. در عُرف و نظام کاتبان و نسخه‌نویسان، «خطا خواندن و خطا کردن در نوشتن را تصحیف گویند و کاتب بر اثر شباهت‌هایی که در برخی حروف نقطه‌دار وجود دارد، به سهو یا به عمد، با کاستن و یا افزودن و یا جابه‌جایی نقطه‌ها، ضبط یا ضبط‌هایی را مصحّف کتابت می‌کرده است» (همان: ۱۳۵). حمزه اصفهانی (وفات ۳۶۰)، درخصوص تصحیف آورده است: «هُوَ أَنْ يُقْرَأَ الشَّيْءُ بِخِلَافِ مَا أَرَادَ كَاتِبُهُ» (الاصفهانی، ۱۹۹۲: ۲۶). مطابق نظر حمزه اصفهانی، اگر کاتب برخلاف آنچه نویسنده اراده کرده است متن را بخواند و بنویسد، دچار تصحیف شده

است.^۱ او علت این امر را خط و کتابت عربی می‌داند و می‌گوید: «صورت حروف از روی حکمت بنا نهاده نشده است؛ چنان‌که پنج حرف باء، تاء، ثاء، یاء، نون به یک شکل نوشته می‌شود» (همان: ۲۷). دلیل دیگری که می‌توان بر نظر حمزه اصفهانی افزود، این است که در خط عربی، تا چند قرن، نقطه‌گذاری (اعجام)، حرکت‌گذاری (تشکیل) و علاماتی نظیر تشدید وجود نداشته است.^۲ (نک: بهار، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۹۵؛ بروکلمان، ۱۹۷۱: ۳۷). علاوه بر موارد یادشده، «یکی از دلایل به وجود آمدن تصحیف و تحریف در متون، ضعف و کم‌سوادی کاتبان است. وفور استعارات و کنایات و مسائلی از این دست در برخی متون، پیچیدگی خاصی به وجود آورده بوده است که کاتبان کم‌سواد از فهم آن عاجز بوده‌اند و همین امر، متون را در معرض تصحیف و تحریف قرار داده است» (صالحی‌نیا و حیدریان، ۱۳۹۵: ۱۲۳). برخی «محرّف» را به «مصحّف» هم اطلاق کرده‌اند (نک: مامقانی، ۱۴۱۱، ج ۵: ۲۲۳؛ کنی، ۱۴۲۱: ۲۸۰) و برخی میان این دو، تفاوت قائل‌اند؛ چراکه در تحریف، شخص تحریف‌کننده قصد دگرگونی و تبدیل دارد، ولی در تصحیف، قصد تغییر وجود ندارد. توجه به تصحیف و بحث درباره ویژگی‌های آن، به حدی بالا گرفته است که کتاب‌های مستقلی درخصوص تصحیف نوشته شده است. بلاغیون از تصحیف به‌عنوان صنعت بلاغی یاد کرده و تعاریفی برای آن بیان نموده‌اند. در کتاب *ترجمان البلاغه*، اولین کتاب بلاغت فارسی که تاکنون به دست ما رسیده است، درباره صنعت تصحیف آمده است: «معنی آن بود که شاعر و دبیر سخن گوید که به نُقَط و اعراب، آن سخن مختلف بود و به حرف، یکسان باشد و این از جمله بلاغت دارند» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۱۲؛ وطواط، ۱۳۶۲: ص ۶۷، شمس قیس، ۱۳۶۰: ۴۳۵-۴۳۶).

۵. نگاه کلی به تصحیف در نمونه‌های منتخب

طبق بررسی‌ها و یافته‌ها، در متن کتاب *جواهرنامه نظامی*، ده مورد تصحیف مورد بررسی قرار گرفت. این میزان از تصحیف نسبت به حجم کلی کتاب و نیز نسخ‌های مغلوط آن،

بسیار ناچیز است و نشان از تأمل و درایت مصححان کتاب مزبور دارد. در ادامه، نمونه‌های مصحّف را در جدولی خواهیم آورد و سپس به نقد و بررسی هریک از آنها با بهره‌گیری از منابع جانبی و نیز متن خود کتاب خواهیم پرداخت.

جدول نمونه‌های مصحّف در کتاب جواهرنامه نظامی

ردیف	ضبط ناصحیح	ضبط صحیح	ردیف	ضبط ناصحیح	ضبط صحیح
۱	کوه اسبان	کوه آسمان	۶	سیر	شیر
۲	برمجان رابحر	برسخان و اردخره	۷	بت	یده/ جده
۳	ماهور	ناهور/ ناوور	۸	بت کردن	یده کردن/ جده کردن
۴	بام‌رود	رام‌رود	۹	کور	کوژ
۵	جرجر	کرکر	۱۰	فروصی	بروصی (= بروجی)

۶. تصحیحات و قرائت‌های پیشنهادی

۱-۶. کوه اسبان/ کوه آسمان: «دیگر معدن کوه اسبان است. پیروزه آن هم سبzfام باشد، اما به حلاوت و نیکو باشد» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۸).

نسخه‌بدل‌هایی که در پاورقی همان صفحه آمده است، ضبط‌های «آسبان» و «استاد» را نشان می‌دهند. در کتاب *تنسوخ‌نامه/ ایلخانی*، «کوه اسبان» به شکل «کوه آسمان» ضبط شده است که به نظر می‌رسد ضبط اصح باشد. در کتاب *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، درباره منطقه «کوه آسمان» آمده است: «اسم قدیم کوه آلتای است که آن را آلتون‌داغ هم می‌گویند و آن کوهی باشد از جبال تیانشان که معروف به کوه آسمان است. در کوه آلتای معدن طلا هست» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۷۳).

۲-۶. برمجان رابحر/ برسخان و اردخره: «و فیروزه‌هایی که از معدن برمجان رابحر حاصل شود رنگین و صلب باشد» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

در این عبارت، «برمجان رابجر» فاقد معنای محصل است. خود مصحح نیز متوجه این بی‌معنایی شده و در پاورقی حدس زده که احتمالاً «برسنجان اردخره» باشد. چنان‌که ملاحظه می‌شود ضبط پیشنهادی مصحح نیز فاقد معنی است. در تصحیح انتقادی متون، گاه مواردی پیش می‌آید که نسخه‌ اساس ناقص یا اشتباه است و روایت هیچ‌یک از نسخه‌بدل‌ها نمی‌تواند نقص یا اشتباه موجود در متن را مرتفع سازد. در اینجا است که مصحح به شیوه تصحیح قیاسی، نظر خود را مطرح می‌کند. در عبارت یادشده با توجه به همین مسئله تصحیح قیاسی می‌توان چنین گفت: عبارت یادشده تصحیف و تحریفی است از «برسرخان و اردخره». جوهری نیشابوری وقتی از معادن فیروزه صحبت می‌کند، به این دو شهر اشاره می‌کند. او در ذکر معادن فیروزه آورده است: «و معادن فیروزه آنچه معروف و مشهور است در چهار موضع بیش نیست در جمله معموره زمین. در خراسان در حدود نیشابور دهی است که آن را بشان می‌خوانند، و در حدود خوارزم اردخره، و در حدود ماوراءالنهر خجند، و در حدود ترکستان برسرخان» (همان: ۱۲۸). با این تعبیر و پشتوانه، ضبط اصح عبارت باید این‌گونه باشد: «و فیروزه‌هایی که از معدن برسرخان و اردخره حاصل شود، رنگین و صلب باشد.» در المسالک الممالک ابن خردادبه (۱۸۸۱م: ۳۷) نیز عبارتی وجود دارد که دقیقاً «برمجان»، به جای «برسرخان» تصحیف شده است. ذکر این نکته بایسته است که مصحح محترم در پاورقی صفحه ۱۲۸، برسرخان را از آبادی‌های نزدیک بخارا می‌داند؛ این در حالی است که منظور جوهری نیشابوری از برسرخان، ناحیه‌ای است نزدیک ترکستان. در تعلیقات چهارمقاله نظامی عروضی آمده است: «برسرخان شهری است در اقصی ترکستان در حدود ختن. این غیر از برسرخان است که یاقوت گفته است قریه‌ای در دو فرسنگی بخارا» (۱۳۶۴: ۱۲۱).

۳-۶. ماهور/ ناهور/ ناوور: «و استاد ابوریحان می‌گوید که من در خزانه یمین‌الدوله پاره‌ای بیجاده دیدم به‌غایت رنگین صرخ که به لون خمیری می‌زد در غایت صفا و روشنی، وزن کمابیش سی مثقال بود. و آن را از بتخانه‌های شهر ماهور آورده بودند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

مصحح محترم، در پاورقی همان صفحه آورده است: «ماهور، شناخته نیست. در الجواهر، ناهوره و در نسخه تش، مامور آمده است.» باید بیان داشت که ضبط اصح عبارت، همان است که در الجواهر الجواهر بیرونی ضبط شده است. در تنسوخنامه ایلخانی آمده است: «اخوان رازی یاقوتی را که بیش از سی و پنج مثقال وزن داشت و سلطان محمود آن را از بتخانه شهر ناهوره به دست آورده بود، در خزانه سلطان دیده بودند» (طوسی، ۱۳۶۳: ۲۸). چنان که ملاحظه می شود، در حکایت تنسوخنامه که با اندک اختلافی شبیه به حکایت جواهرنامه است، به جای «ماهور»، «ناهور» ضبط شده است. در کتب تاریخی و جغرافیایی قدیم نیز از منطقه ای در حدود کشمیر نام می برند به نام «ناوور» که احتمالاً شکل دیگری از همین «ناهور» است. در کتاب جامع التواریخ ذیل عنوان «در معرفت ولایت کشمیر» آمده است: «و مدینه کشمیر چهار فرسنگ است... و در دامن آن کوه ها، صحراها و مرغزارهای بی اندازه باشد که آن را ناوور گویند» (همدانی، ۱۳۸۴: ۶۸). در کتاب سراج التواریخ از ناحیه ای در ولایت غزنین به نام «ناهور» سخن به میان آمده است (نک: کاتب هزاره، ۱۹۱۲، ج ۳: ۴۸). با توجه به شواهد موجود، «ماهور» تصحیفی از «ناهور و ناوور» است.

۴-۶. بامرود/رامرود: «و آنچه از معدن بامرود خیزد لون آن تیره باشد و زود شکند و چون اندک مایه بیش آتش بدان رسد، بگدازد» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

نسخه بدلها عبارت را بدون نقطه ضبط کرده اند. «بامرود» به اقرب احتمال، تصحیف کلمه «رامرود» است. در کتاب زبده التواریخ آمده است: «امیر موسی نوکران خود به تعجیل تمام بدین مهم به سجستان فرستاد که کافی اسلام از طرف عراق بدان نواحی آمده است. می باید تفحص نموده او را پیدا ساخته بگیرند و بدین طرف فرستند و از آن طرف چون به رامرود رسیده، مکتوبی به شاه قطب الدین نبشته است و از احوال خود اعلام داده» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۳: ۵۰۳). در کتاب تاریخ اسماعیلیان قهستان، وقتی از تاریخ حمله اسکندر به ایران صحبت می کند، می نویسد: «اسکندر پس از ماجرای ساتی برزن از راه شاخین به

طبس مسینا رفته است و از آنجا از طریق دشت ناامیدی به زابلستان رهسپار شده است، و در آنجا از سرزمین رامرود به اریاسپا پایتخت زابلستان رهسپار شده است» (فرقانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). گای لسترنج نیز در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی در خصوص رامرود* می‌گوید: «رامرود در سیستان نزدیک سرچشمه شلا که خرابه‌های پهناوری است و به نام شهر رستم است» (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۶۵). با توجه به شواهدی که آورده شد، «رامرود» ضبط اصح است و آن وادی و سرزمینی در شرق ایران است.

شایان ذکر است با توجه به اینکه در *الجواهر الجواهر بیرونی* این ناحیه «رامرود» ضبط شده و با نظر به اینکه مصحح *جواهرنامه* در پاورقی صفحه ۲۱۵ آورده است که نسخه‌های ایرانی در برابر «رامرود»، «زلفرود» آورده‌اند، بر ما واضح می‌شود که منظور مؤلف *جواهرنامه* از «زلفرود» در عبارت «در حدود چغانیان موضعی است که آن را ویشگرد گویند و آنجا وادی است که آن را زلفرود گویند» (همان: ۲۱۴)، همان «رامرود» است که پیش از این درباره آن بحث کردیم.

۵-۶. جرجر / کرکر: «لاجورد سنگی است معدنی معروف و مشهور، و معادن آن در حدود جرجر و ارمینه است» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

مصحح در پاورقی همان صفحه آورده است: «الجواهر کلمه [جرجر] را ندارد. کلمه شناخته نیست و در متون جغرافیایی دیده نشد.» باید بیان داشت «جرجر» تصحیف و معرب‌شده «کرکر» است. در متون جغرافیایی و تاریخی از دو منطقه با نام «کرکر» یاد شده است که یکی از آن مناطق، ناحیه‌ای است در میان بغداد و قفص (کوچ) که با توجه به متن قطعاً مورد نظر مؤلف کتاب نبوده است. اما «کرکر»ی که مد نظر جوهری نیشابوری است، ناحیه‌ای است نزدیک بیلقان که با توجه به وجود شهر ارمینه در متن یقیناً منظور همین «کرکر» اخیر است. یاقوت حموی از شهری با نام «کرکر» در نزدیک بیلقان نام می‌برد. «کرکر شهری است در اران نزدیک بیلقان که آن را خسرو انوشیروان بنیان نهاده است» (یاقوت

حموی، ۱۳۸۰: ۱۶۱). حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* آورده است: «کرکر قصبه‌ای است حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاءالملک نخچوانی پُلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۳۶). در کتاب *انجمن‌آرای ناصری* ذیل «کرکر» آمده است: «ولایتی از آذربایجان بود به ازان نزدیک بیلقان از ابنیه انوشیروان عادل. اکنون به آبادی قدیم نیست و طایفه‌ای از حکام و سلاطین داشته که در زمان خلفا حکمران این صفحات و کردستان بوده‌اند و بعضی بر آذربایگان و ارانات و ارمینه تسلط داشته و از جمله آن‌ها ابونصر مملان و ابوالهیجا منوچهر و ابومظفر فضلون و ابوالسوار شاور بن فضل بوده» (هدایت، بی‌تا: ذیل کرکر). در فرهنگ نفیسی نیز ذیل «کرکر» آمده است: «نام شهری نزدیک بیلقان بنا کرده نوشیروان و دهی نزدیک بغداد» (نفیسی، بی‌تا: ذیل ماده). قطران تبریزی در قصایدی همین سلاطین کرکری را مدح کرده است:

چراغ کرکریان شهریار ابومنصور که شهریارنژاد است و شهریارپناه

۶-۶. سیر/ شیر: «هرچه از آن [حجرالتیس] خالص باشد و تمام به جایی رسیده باشد با سیر بر صلایه بسایند رنگ براده آن به صرخی زند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۳۵).
به نظر می‌رسد در این عبارت «سیر»، تصحیف «شیر» باشد. در کتاب *مفرح القلوب* در ذیل امراض اطفال برای دفع حرارت ام‌صبیان آمده است: «حجرالتیس را در شیر یا دوغ بسایند و قدری خوراند» (شاه ارزانی، بی‌تا: ۳۷۴). در کتاب *خلاصه الحکمه* برای دفع ریخ‌الصبیان در اطفال همین حجرالتیس ساییده‌شده در شیر را تجویز می‌کند: «و فادزهر حیوانی یعنی حجرالتیس در شیر مرضعه یا در دوغ گاو ساییده و قدری به او بخوراند» (عقیلی علوی شیرازی، ۱۳۸۵: ۹۷۴). در کتاب *تنسوخ‌نامه ایلخانی* نیز در ذیل خاصیت حجرالتیس آمده است: «خاصیت او آن است که زهر مار را دفع کند. و کسی را که زهر داده باشند پیش از آنکه زهر در مزاج تصرف کامل کند، قدری حجرالتیس مصول کرده و با دوغ

ترش بدان کس دهند تا بخورد مضرت زهر را دفع کند و شفا کلی یابد» (طوسی، ۱۳۶۳: ۱۳۹). در همین کتاب، *جواهرنامه*، در ذیل صفت خرزالحیات آمده است: «یکی آنکه چون مار کسی را بگزد، مارمهره را به شیر یا به خمر موصول کنند و بدان کس دهند تا بخورد شفا یابد» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۴۰). شایان ذکر است معمولاً پادزهرهای حیوانی را با شیر یا دوغ موصول می‌کردند و به فرد بیمار می‌خورانده‌اند. در *فرخ‌نامه* جمالی در صفت حجرالوادی آمده است: «و هرکه بیابد و به شیر درافکند و آن شیر در جایگاهی مالد که نهنگ^۳ باشد، یعنی کلف، پاک کند و برد» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۱۸۷). جمالی در صفت حجرالسلوی نیز آورده است: «هرکه بیابد آن را و با شیر زنان بجوشاند و کودکی را دهد که از شیر باز گرفته باشند بعد از آن او را آرزوی شیر نباشد» (همان: ۱۸۸).

۷-۶. بت / یده / جده: «سنگی است معروف و مشهور که آن را ترکان سنگ بت می‌گویند و معتمدان بر تواتر از آن سنگ حکایت‌های عجیب کرده‌اند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۵۸). عبارت یادشده، ذیل صفت حجر سنگ باران آمده است. مصحح در پاورقی همان صفحه می‌نویسد: «کلمه‌ای است ناخوانا و ناشناخته و بی‌نقطه به شکل بت. شاید یت درست باشد.» به نظر می‌رسد «بت» یا «یت» تصحیفی از «یده» باشد. در اکثر کتب تاریخی، از سنگی نام برده‌اند که سبب ریزش باران می‌شود به نام «یده». در کتاب *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی* آمده است: «چون لشکر به ولاشجرد رسیدند، از شدت گرما و نیامدن باران و آزار مگس به آدمی و چارپایان، شکایت آغازیدند و با سنگ یده قصد استسقا کردند و به‌راستی که ما ازین پیش، بر این کار سخت انکار می‌کردیم و باور نمی‌داشتیم، تا چند بار به چشم خویش دیدیم، که تقدیر با عمل آنان موافق و مساعد آمد» (نسوی، ۱۳۲۴: ۲۰۵-۲۰۶). در روضه‌های ششم و هفتم از *خلد برین* آمده است: «و چون در آن راه لشکر اوزبک و سپاه ظفرپناه از شدت حرارت هوا در تعب بودند، به فرمان خاقانی، اوزبکان به سنگ یده ابرهای تیره و بارندگی و سرما پدید آوردند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۹۶). شایان ذکر است «یده»

می‌تواند تصحیفی از «جده» باشد. در *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی آمده است: «بنیاد کار بر حيله نهادند [یعنی سپاه جته] و به سنگ جده توسل جسته و جده کردند و با آنکه آفتاب در جوزا بود، ناگاه سپاه ابر از کمینگاه فضا به میدان هوا تاخت و چندان آب از دیده سحاب فروریخت که طوفان برخاست» (به نقل از سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۴۶). جوهری نیشابوری در ادامه بحث خود درباره سنگ باران، کسانی که این علم را می‌دانند «بت‌جو» می‌خواند. او در توضیح خود آورده است: «و آن شخص را که آن عمل تواند کرد و آن علم داند او را بت‌جو می‌خوانند» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۵۹). با توجه به آنچه گفته شد، «بت‌جو» احتمالاً تصحیف «یده‌جو» یا «جده‌جو» است. در اکثر کتاب‌های مغولی، صاحب این علم با عنوان‌هایی مانند «یده‌چی»، «یده‌جو»، «جده‌چی»، «جده‌جو» و «جده‌چی‌گری» خطاب شده است (نک: اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۸۷؛ نسوی، ۱۳۸۴: ۳۹۲-۳۹۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: جزو ۳: ۲۰۲۱؛ قس: جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۵۲).

۸۶. بت کردن / یده کردن / جده کردن: «و در مصاف‌ها آن جماعت [بت‌جو / یده‌جو / جده‌جو] را با خود می‌بردند و به سبب بت کردن قومی خصم خویش را غلبه می‌کنند و مقهور می‌گردانند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۶۰).

نسخه‌بدل‌هایی که در پاورقی ذکر شده است، کلمه «بت» را یا بی‌نقطه ضبط کرده‌اند یا اینکه به جای «بت»، «تب» آورده‌اند. در عبارت مزبور «بت کردن» فاقد معنی است و به نظر می‌رسد که «بت» تصحیفی باشد از «یده / جده». باید یادآور شد که یکی از ویژگی‌های حجر باران یا سنگ یده، پیروزی و غلبه در نبردها بوده است. در *تاریخ حبیب‌السیر ذیل ذکر لشکر کشیدن افراسیاب کُرت دیگر به جنگ ایران* آمده است: «... مع‌ذلک برادر قباد قارن در میدان تاخته به شمشیر صف‌شکن بر وجهی آثار شجاعت ظاهر گردانید که نزدیک بدان رسید که افراسیاب انهزام یابد، بالاخره ترکان به استعمال سنگ یده اشتغال نمودند و آثار عجز و انکسار بر وجنات احوال ایرانیان به ظهور پیوست» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۱:

۱۸۸-۱۸۹). مؤلف کتاب تاریخ جهانگشا از این علم با عنوان علم «یای» یاد می‌کند. کیفیت این علم چنان است که کسی که این علم را می‌داند، آن‌قدر حجرالمطر را به هم می‌زند تا باران و برفی شدید پدید آید و بر اثر آن دشمن منهزم شود. در آن کتاب آمده است: «الغ‌نوبین چون دانست نطق مقاومت تنگ شد به مکر و خداع با ایشان مقابلی توان کرد و الحربُ خُدَعَةُ و چراغ ایشان را به احتیال فرو توان نشاند، قنقلی در میان ایشان بود که علم یای یعنی استعمال حجرالمطر نیک دانستی. فرمود آغاز یای نهاد و تمامت لشکر را یاسا فرمود تا بارانی‌ها در ظاهرهای جامه‌ها زمستانی کنند و تا سه شبانه‌روز از پشت جدا نشوند. و قنقلی به کار یای مشغول شد چنانکه از جانب پشت مغول باران باریدن گرفت. لشکر ختای از شدت سرمای تابستان که در زمستان مشاهده نکرده بودند، خیره و مدهوش ماندند و لشکر مغول چیره گشتند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۵۲-۲۵۳).

۹۶. کور/ کوژ: «و بعضی آن است که ظاهر حیوان است چون سرطان بحری و ارنب بحری و سپید مهره و کور و ناخن دیو و انواع احجار حیوان دریایی که آن را در خراسان گوش ماهی خوانند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

عبارت یادشده در فصل «در انواع احجار که آن را مناسبتی باشد با جواهر شریف» آمده است. در این عبارت «کور» فاقد معنای محصل است. به اقرب احتمال، «کور» مصحّف واژه «کوژ» است. جوهری در صفحه ۲۴۲ ذیل «در صفت بعضی احجار حیوانی» یک بار دیگر همین واژه را به کار برده است. او درخصوص احجار حیوانی که نزدیک به سپیدمهره هستند آورده است: «و دو نوع دیگرست هم حیوانی نزدیک به سپیدمهره و لون و طبیعت آن نزدیک است بدان؛ یکی را "کوژ" و یکی را "ناخن دیو" و آن هر دو نوع در دریا تولد کند.» نگارنده این سطور، تا آنجایی که آگاهی داشت، متون را واکاویده است، اما از این واژه نشانی نیافت. درخصوص این واژه با قید احتمال، یک تعبیر پذیرفتنی است. در کتب پزشکی دربارهٔ ویژگی ظاهری «ناخن دیو» آورده‌اند: «و خواجه بوعلی سینا رحمه‌الله

می گوید حلزون بامیان او باید و آن جانوری است چون کرمی اندر میان تره و گیاه گردد و بر پشت او صدفی پدید آید و هر وقت که از چیزی ترسد، خویشتن بدان صدف اندر کشد و پنهان شود و آن صدف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند» (جرجانی، ۱۳۸۰، ج ۶: ۲۴۰). در فرهنگ‌ها و قوامیس از «ناخن دیو» به اظفار الطیب و صدف شبیه به ناخن تعبیر کرده‌اند (نک: هدایت، بی تا؛ نفیسی، بی تا: ذیل ناخن دیو). از آنجایی که این دو حجر یعنی «کوژ» و «ناخن دیو»، در دریا به دست می‌آید، احتمال می‌رود «کوژ» نیز چیزی شبیه به حلزون باشد.

۶-۱۰. فروسی / بروسی (= بروجی): «و نوعی دیگرست از مس که لون آن اندک مایه به زردی زند، آن را مس فروسی گویند» (نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۲۲).

مصحح محترم در پاورقی همان صفحه آورده است: «شناخته نیست، شاید قیروسی». در همان پاورقی مصحح یادآور این نکته شده است که در حاشیه نسخه «ت»، به جای «فروسی»، «بروسی» آمده است. به اعتقاد نگارنده، «فروسی» که مصحح آن را به عنوان ضبط مختار خود برگزیده، تصحیفی از کلمه «بروسی» است که در حاشیه نسخه «ت» با ضبط «بروسی» به آن اشاره رفته است. نگارنده در متونی که واکاویده است، از شهری با نام «بروص / بروص» یاد کرده‌اند. در کتاب *مراصد الأطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، در صفت شهر *بروج* آورده است: «*بروج*: به فتح واو و جیم، و یقال *بروص*: من اشهر ملئ الهند البحریه و اکبرها و أطیبها، یجلب النیل و اللک» (ابن عبدالحق، ۱۴۱۲: ۱۸۹). در کتاب *نزهة الخواطر و بهجة المسامع* از قول بلاذری آمده است: «و وجّه عثمان ایضا الی بروص (بروج) بندر کبیر من بنادر الهند - انتهى» (حسینی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵). یاقوت حموی در ذیل «بروج» آورده است: «برخی آن را با صاد بی نقطه تلفظ می‌کنند. از بنام‌ترین شهرهای کرانه هند و بزرگ‌ترین و بهترین آن‌هاست. نیل و لک را از آنجا آرند. سفلی بدان‌جا نسبت داده است، ابو محمد هارون پسر مهلب بروجی هندی را که در اسکندریه او را دید» (حموی، ۱۳۸۰: ۵۲۰).

۷. نتیجه‌گیری

عبارات مزبور فقط نمونه‌هایی از تصحیفات و تحریفات جواهرنامه نظامی مصحح ایرج افشار است که ذکر شد. با تأمل و توغل بیشتر طبعاً می‌توان نمونه‌های دیگری را در متن کتاب یافت که همچنان محل ابهام بوده و مصحح در کنار آن‌ها علامت پرسش گذاشته است. این جستار بدون آنکه در پی بررسی موشکافانه باشد، با تأمل در برخی متون که از آن با عنوان متون جانبی تصحیح یاد کرده است، برخی از اغلاط و کاستی‌های جواهرنامه نظامی را به صورت انتقادی تصحیح کرد. در این جستار نشان داده شد که با جست‌وجو در منابع جنبی جواهرنامه نظامی، به نکات مهمی درخصوص تصحیح این متن بازمی‌خوریم که بسیاری از ابهاماتی را که در ذهن مصحح بوده، مرتفع خواهد ساخت.

سپاسگزاری

در این مجال، بر خود لازم می‌دانم از اعضای کارگروه نظامی‌خوانی، دکتر مریم صالحی‌نیا، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، آقایان مسعود باقری و علیرضا بحرالعلومی و نیز سرکار خانم فریده فروتنی، دانشجویان دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد که متن را خواندند و نکاتی را یادآور شدند، بی‌نهایت سپاسگزاری کنم.

پی‌نوشت‌ها

۱. شاید بتوان گفت مصون ماندن از تصحیف در بین کاتبان، امتیاز بزرگی شمرده می‌شده است. شهاب‌الدین نویری مصون بودن از تصحیف را نه تنها بر ادیب بلکه برای کاتبان نسخه نیز ضروری دانسته است (نک: نویری، ۱۴۳۳، ج ۹: ۲۱۴). یاقوت حموی در معجم‌الادبا عبارتی از صاحب بن عبّاد نقل کرده که مطابق آن صاحب بن عبّاد، ابن فارس را به دلیل مصون ماندن از تصحیف ستوده

- است (حموی، ۱۹۹۳: ج ۱، ۴۱۱).
۲. البته باید بیان داشت که برخی فرهنگ‌نویسان برای نشان دادن تمایز در حالات دشوار، اصطلاحاتی چون معجمه (نقطه‌دار) و غیرمعجمه یا مهمله (بی نقطه) را به کار برده‌اند. کاربرد این قیدها در فرهنگ‌ها نظیر *لسان العرب*، *القاموس المحیط*، *مجمع البحرین* و *تاج العروس* دیده می‌شود (نک: قهرمانی مقبل و جابری اردکانی، ۱۳۹۳: ۴۱).
۳. ظاهراً کاتبان، کلمه بسنج (= بسنگ) را که به معنی کلف و داغ و لکه بدن است، چنین نوشته‌اند (نک: جمالی یزدی، ۱۳۸۶، پاورقی ۲: ۱۸۷؛ قس: تبریزی، ۱۳۷۹: ذیل بسنگ).

منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن (بی تا)، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، گردآوری احمد بن محمد حسینی، بیروت: دارالاضواء.
۲. ابن خردادبه، عبدالله بن عبدالله (۱۸۸۱م)، *المسالك و الممالک*، لیدن: مطبعه بریل.
۳. ابن عبدالحق، عبد المؤمن بن عبدالحق (۱۴۱۲)، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة و البقاع*، تحقیق علی محمد بحاوی، بیروت: دارالجلیل.
۴. الاصفهانی، حمزة بن الحسن (۱۹۹۲)، *التنبیه علی حدوث التصحیف*، تحقیق محمد اسعد طلس، بیروت: دار صادر.
۵. اعتمادالسلطنه، محمدحسین بن علی (۱۳۶۳)، *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، تحقیق میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
۶. افشار، ایرج (۱۳۵۰)، «جواهرنامه نظامی مأخذ تنسوخ‌نامه و عرایس الجواهر»، *نیما*، سال ۲۴، ۳۵-۴۲.
۷. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، تهران: امیرکبیر.

۸. بروکلمان، کارل (۱۹۷۱)، **فقه اللغات السّامیه**، ترجمه رمضان عبدالتواب، الرياض: مطبوعات جامعة الرياض.
۹. بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، **سبک‌شناسی**، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
۱۰. تربیت، محمدعلی (۱۳۱۶)، «الماس»، **مجله مهر**، سال ۵، ص ۱۱.
۱۱. تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۹)، **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، تهران: نیما.
۱۲. جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۸۰)، **ذخیره خوارزمشاهی**، تصحیح و تحشیه محمدرضا محرری، تهران: فرهنگستان علوم پزشکی ایران.
۱۳. جمالی یزدی، ابوبکر مطهر (۱۳۸۶)، **فرخ‌نامه**، به کوشش ایرج افشار، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۴. جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات (۱۳۸۳)، **جواهرنامه نظامی**، به کوشش ایرج افشار و همکاری محمدرسول دریاگشت، چ ۱، تهران: میراث مکتوب.
۱۵. جوینی، عطاءالملک (۱۳۸۵)، **تاریخ جهانگشای جوینی**، تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام شاهرخ موسویان، تهران: دوستان.
۱۶. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، **زبدة التواریخ**، تصحیح کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. حسینی، شرف عبدالحی (۱۳۸۲ق)، **نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر**، حیدرآباد: مطبعة مجلس، دائرة المعارف العثمانية.
۱۸. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰)، **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**، زیر نظر محمد دبیرسیاقی و مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.
۱۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، **لغت‌نامه**، زیر نظر سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، **ترجمان البلاغه**، به تصحیح و اهتمام احمد آتش،

- تهران: اساطیر.
۲۱. سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۸۳)، **مطلع السعدین**، تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. شاه ارزانی، محمد اکبر بن محمد (بی تا)، **مفرح القلوب (شرح قانونچه)**، لاهور: مطبعه اسلامیة.
۲۳. شکراللهی طالقانی، احسان الله (۱۳۸۵)، «تصنیف و تحریف»، **آینه میراث**، دوره جدید، شماره ۱، ۱۲۹-۱۵۷.
۲۴. شمس قیس، شمس الدین محمد قیس رازی (۱۳۶۰)، **المعجم فی معاییر اشعار العجم**، تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، چ ۳، تهران: زوآر.
۲۵. صالحی نیا، مریم، و اکبر حیدریان (۱۳۹۵)، «تصحیح یک تصحیف در روضة الصفا میرخواند»، **فصلنامه نسخه شناسی متون نظم و نثر فارسی**، شماره دوم، ۱۲۱-۱۳۰.
۲۶. عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمد هادی (۱۳۸۵)، **خلاصة الحکمة عقیلی**، تصحیح اسماعیل ناظم، قم: اسماعیلیان.
۲۷. کاتب هزاره، فیض محمد (۱۹۱۲)، **سراج التواریخ**، کابل: مطبعه دارالسلطنه.
۲۸. کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی (۱۳۴۵)، **عرایس الجواهر و نفایس الاطایب**، تصحیح ایرج افشار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۹. کنی، ملا علی (۱۴۲۱)، **توضیح المقال فی علم الرجال**، تحقیق محمدحسین مولوی، بی جا: دارالحديث.
۳۰. فرقانی، محمد فاروق (۱۳۸۵)، **تاریخ اسماعیلیان قهستان**، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۱. قهرمانی مقبل، علی اصغر و سید ناصر جابری اردکانی (۱۳۹۳)، «تصحیف در خط عربی

- و فارسی و نقش آن در پیدایش برخی صنایع بدیعی»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۴، ۳۸-۵۰.
۳۲. لسترنج، گای (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۳. مامقانی، عبدالله (۱۴۱۱)، *مقابس الهدایة فی العلم الدراییه*، تحقیق محمدرضا المامقانی، قم: آل البيت.
۳۴. مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، تحقیق محمد دبیر سیاقی، قزوین: حدیث امروز.
۳۵. نسوی، محمد بن احمد (۱۳۲۴)، *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*، ترجمه محمدعلی ناصح، به‌کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: سعدی.
۳۶. نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۴)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۷. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۶۳)، *تنسوخ‌نامه ایلخانی*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اطلاعات.
۳۸. نظامی عروضی، احمد بن عمر (۱۳۶۴)، *چهارمقاله*، تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی، تهران: کتابفروشی اشراقی.
۳۹. نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (بی‌تا)، *فرهنگ نفیسی (فَرَنودَسار)*، مقدمه محمدعلی فروغی، تهران: خیام.
۴۰. التُّویری، شهاب‌الدین احمد (۱۴۳۳)، *نهاية الارب فی فنون الادب*، القاهرة: دارالکتب و الوثائق القوميّه.
۴۱. واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، به‌کوشش هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۴۲. وطواط، رشیدالدین (۱۳۶۲)، *حدائق السحر فی دقائق الشعر*، به اهتمام اقبال آشتیانی، تهران: طهوری.
۴۳. هدایت، رضاقلی خان (بی تا)، *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، به اهتمام و سرمایه آقای حاج سید اسماعیل کتابچی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۴۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۴)، *جامع التواریخ (تاریخ هند و سند و کشمیر)*، تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.
۴۵. حموی، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
۴۶. _____ (۱۹۹۳)، *معجم الادبا*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

